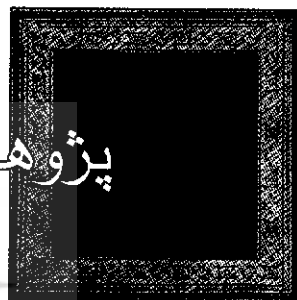


# پژوهشی پیرامون اصول اربعه‌ائمه

دکتر نادعلی عاشوری<sup>۱</sup>



## چکیده:

از جمله مسایل مورد بحث در حوزه حدیث پژوهی شیعی، اصول اربعه‌ائمه یا اصلهای چهارصدگانه است. اگر چه در اصل این قضیه میان علمای امامیه اختلاف نظر وجود ندارد و تقریباً همه حدیث پژوهان شیعه بر آن اتفاق نظر دارند؛ اما در اینکه معنای اصل چیست و تعداد این اصول چه اندازه است و آغاز نگارش آن به چه دورانی می‌رسد و چه فرقی میان اصل با کتاب و مصنف است، اختلاف نظر پدید آمده است. آنچه در مجال کنونی مورد بحث قرار گرفته، بررسی جوانب مختلف این موضوع است که با تکیه بر منابع متعدد، سعی شده است تصویر روشنی از آن به دست دهد. ضمن آنکه در مباحث پایانی به دیدگاه امام خمینی (ره) در این باره نیز اشاره شد تا علاوه بر طرح دیدگاه متقدمان، به جایگاه این بحث در اندیشه متأخران نیز اشارتی شده باشد.

کلید واژه‌ها: اصول اربعه‌ائمه، کتاب، مصنف، نگارش اصول، امام خمینی (ره).

## مقدمه

هر چند در دوران خلافت خلفای سه گانه، شیعیان آزادی عمل چندانی نداشتند و از سوی دستگاه خلافت سختگیری هایی بر آنان اعمال می شد اما با روی کار آمدن معاویه و سپری شدن دوران خلافت و آغاز دوره سلطنت اموی، این ستیزه جویی و سختگیری به اوج خود رسید و پس از شهادت علی(ع) و صلح امام حسن(ع) با معاویه، که در حکومت بی رقیب بود زیان بارترین و سیاه ترین دوران تاریخ، علیه شیعه رقم خورد و این جماعت، مظلومانه به دست عمال معاویه آزار و شکنجه شده به شهادت می رسیدند. در این دوره، معاویه تا آنجا که می توانست احادیث دروغین در فضیلت خاندان بنی امیه و مذمت امام علی(ع) و اهل بیت پیامبر (ص) جعل کرد. در حالی که بنگاه های حدیث پراکنی و جعل حدیث معاویه، به جعل و نشر صدها حدیث در بیان مناقب و فضایل دودمان امیه مشغول بودند، اجازه کوچک ترین فعالیت فکری و فرهنگی را به شیعیان نمی داد و بلکه برعکس، اگر کسی یک حدیث در فضیلت اهل بیت(ع) ذکر می کرد به حبس و شکنجه و آزار گرفتار می آمد. به گونه ای که حتی اجازه نداشتند نام فرزند خود را هم علی انتخاب کنند. با سپری شدن دوران حکومت بنی امیه و همزمان با روی کار آمدن خلافت بنی عباس که در آغاز کار برای تثبیت موقعیت خویش نیازمند آرامش در اداره حکومت بودند فترتی پدید آمد که شیعیان پس از مدتها از فشار و اختناق رهایی یافتند. همزمانی این ایام با ولایت امام صادق(ع) مزید بر علت شد و پیروان مکتب اهل بیت(ع) از فضای آرام به دست آمده بیشترین استفاده را بردند و به گرد امام ششم(ع) حلقه زده، با شرکت در جلسات متعدد درس امام، علوم بسیاری را از آن حضرت فرا گرفته، برای نسل های بعدی به ارمغان نهادند. در این دوره، شیعیان توانستند آنچه را که از حضرت فرا می گرفتند ثبت کنند که بعدها به نام "اصل" یا "کتاب" و در پاره ای موارد "مصنف" نامیده شد. علمای حدیث در دوره های بعدی با توسعه معنای اصل یا کتاب، آن را به مجموع مکتوباتی اطلاق کردند که شیعه از زمان امام علی(ع) تا زمان امام حسن عسکری(ع) گردآوری کرد. هر چند تعداد دقیق این اصل ها و تاریخ دقیق تدوین آن به درستی معلوم نیست، بنا به تصریح برخی بزرگان حدیث - نظیر شیخ حر عاملی - شیعه از زمان امام علی(ع) تا دوره امام یازدهم(ع) بیش از شش هزار و

ششصد اصل گردآوری کرد. شیخ طوسی نیز در مقدمه فهرست خویش تصریح می‌کند که به دلیل کثرت صاحبان این اصول و پراکندگی شان در سرزمین های مختلف، امکان احصای تمامی این اصول و مولفان آنها میسر نیست.

امابنا بر اتفاق جمیع علمای شیعه از بین این تعداد اصول، چهارصد اصل به نام اصول اربعمائه از شهرت و مقبولیت خاصی برخوردار شد و ملاک عمل علما قرار گرفت. عظمت هر یک از این اصل ها و شهرت پدیدآورندگان این اصول، موجب شد تا در خصوص این اصول چهارصدگانه اختلاف نظر اندکی باشد. البته نباید فراموش کرد که به جز این تعداد، اصول دیگری هم کم و بیش رایج بود و همان ها در کتب حدیثی متقدم شیعه مضبوط است و مولفان کتب اربعه با استفاده از همان اصول و دیگر روایات ائمه (ع) به تألیف این کتابها پرداختند.

### ● معنای لغوی اصل

این واژه در لغت به معنای «ریشه و بیخ و بن هر چیز» آمده است. چیزی که غیر آن بر آن بنا می‌شود، همانند سقف که بر دیوار مبتنی است و همانند افعال که بر مصادر بنا می‌شود. بنابراین، اصل هر چیز قاعده و بنای آن است و جمع مکسر آن جز بر اصول نیامده است. وقتی گفته می‌شود: لا اصل له و لا فصل، بدین معناست که او را حسب و نسبی نیست. هنگامی که می‌گویند: استاصل القوم، یعنی ریشه آنها را قطع کرد، و استاصله، یعنی آن را از ریشه بر کند. به رای و اندیشه صائب نیز گفته می‌شود: رأی اصیل. و به فرد ریشه دار و از خانواده ای شریف گویند: رجل اصیل (ابن منظور، ۱۶/۱۱؛ مصطفوی، ۸۲/۱؛ دهخدا، ذیل واژه اصل).

واژه اصل تنها در دو مورد در قرآن به کار رفته و در هر دو مورد به معنای ریشه و بن آمده است. اول آیه ۶۴ سوره الصافات است که می‌فرماید: انها شجرة تخرج في اصل الجحيم. دوم آیه ۲۴ سوره ابراهیم است که فرمود: ائم ترکیف ضرب الله مثلا كلمة طيبة شجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء. جمع این واژه یعنی اصول، تنها در یک مورد در قرآن آمده است: ما قطعتم من لينة او تركتموها قائمة على اصولها. (الحشر، ۵)

### ● معنای اصطلاحی اصل

آنچه از معنای اصطلاحی این واژه در ذهن تداعی می‌شود، در آغاز مفهوم روشنی دارد، ولی حق این است که اتفاق نظر کاملی در این زمینه مشاهده نمی‌شود و اقوال مختلف بزرگان در تعریف آن نشان می‌دهد که تفسیر دقیق و روشنی از مفهوم اصل در بین متأخران وجود ندارد. پاره‌ای از این دیدگاه‌ها را به اجمال بر می‌شمریم:

۱- اصل عبارت است از هر آنچه که اصحاب امام صادق (ع) از بیانات حضرت نگاشته‌اند و تعداد این گونه مکتوبات چهارصد اصل بوده است. برخی دیگر آن را تعمیم داده، به همه تصنیفات امامیه از زمان حضرت علی (ع) تا دوره امام عسکری (ع) اطلاق کرده‌اند (ابطحی، ۱۹۷۰).

۲- اصل در اصطلاح محدثین اصحاب، به معنای کتابی است که از کتاب دیگر گرفته شده باشد (امین، دائرة المعارف، ۳۳/۱).

۳- قهپایی در مجمع الرجال بر این باور است که اصل عبارت از مجموعه بیاناتی است که از حضرت حجت (ع) گردآوری شده و کتاب عام است که هم شامل روایات حضرت و هم شامل استدلال‌ها و استنباط‌های عقلی و شرعی مؤلف می‌شود (همانجا).

۴- اصل عبارت از مجموعه اخبار و روایات است که بدون و فصل بندی شده نباشد (ابطحی، ۱۹۷۱).

۵- اصل به مجموعه حدیثی اطلاق می‌شود که مشتمل بر کلام معصوم باشد (همانجا).

۶- اصل به آنچه که مشافهه از معصوم اخذ شده باشد اطلاق می‌گردد (همانجا).

۷- علامه مامقانی معتقد است که اصل، مجمع اخبار و آثار است که به منظور حفظ و ضبط احادیث معصومین و جلوگیری از نسیان و مانند آن گردآوری شده است (امین، همان، ۳۴/۱).

۸- اصل در اصطلاح علمای حدیث، مجموعه‌ای از روایات است که راوی بدون واسطه از نسان معصوم شنیده و ضبط نموده باشد (مدیر شانه چی، ۷۲).

۹- اصل عبارت از کتابی است که مصنف احادیثی را که از معصوم و یا از راوی دیگری به نقل از معصوم روایت می‌کند، در آن جمع‌آوری کرده باشد (سبحانی، ۴۶۰).

۱۰- آقا بزرگ در الذریعة می گوید: اصل عبارت از کتاب حدیثی است که آنچه در آن نگاشته شده سماعاً از معصوم و یا از کسی که خود از معصوم شنیده نقل می شود. بنابراین نقل از کتاب، اصل خواننده نمی شود (۱۲۶/۲).

روشن است که اگر قرار باشد اقوال دیگر بزرگان در این زمینه جمع آوری و نقل شود، تا چه اندازه سخن به درازا می کشد. مضافاً بر اینکه هیچ ثمره علمی هم بر آن مترتب نیست. جز تأیید کلام علامه سید محسن امین که می گوید همه این تعریف ها حدس و گمان است (امین، اعیان الشیعة، ۱/۱۴۰؛ امین، دائرة المعارف، ۱/۳۴) و ارزشی بیش از نقل هم ندارد، و بر همین اساس، گروهی به نقل و نقد آن اقدام کرده اند که باید به کتب مربوط مراجعه کرد (ابطحی، ۱/۸۹-۹۰).

با این همه، به نظر می رسد می توان وجه مشترکی بین این اقوال پیدا کرد و گفت: اصل عبارت از کتابی است که احادیث معصوم (ع) در آن آمده باشد. چه به نقل مستقیم از معصوم (ع) باشد و چه با وساطه روای دیگر. شاید با طرح دیدگاه امام خمینی (ره) در مباحث پایانی، این نکته روشن تر شود. در اینجا به بررسی واژه کتاب که در پاره ای موارد مترادف با اصل به کار می رود، می پردازیم.

### ● کتاب

در معنای کتاب گفته شده «کتاب در اصل لغت به معنای گردهم آوردن است و هر نیشته ای را از آن جهت کتاب می نامند که حروف و کلمات در آن گرد هم آمده اند و قرآن را هم بدین جهت کتاب نامیده اند که انواع آیات، و قصص و احکام در آن گرد هم آمده است» (حجتی، ۲۵).

از بررسی معنای اصطلاحی «کتاب» چنین به نظر می رسد که آن تشتت آرا و اختلاف نظری که در واژه اصل بود، در تعریف کتاب مشاهده نمی شود و تقریباً همه علما آن را در معنای متعارف و مرسومش به کار برده اند. به اعتقاد بسیاری از حدیث پژوهان، واژه «کتاب» اعم از اصل است و تقابل یا تضادی میان آن دو نیست. مثلاً شیخ طوسی در شرح حال احمد بن میثم می گوید: روی عنه حمید بن زیاد کتاب الملاحم و کتاب الأدلة و غیر ذلک من الاصول (رجال، ۴۴۰؛ نیزرک: شوشتری، ۴۸۱) و درباره اسباط بن سالم گوید: له کتاب اصل (تهرانی، ۱۲۵۲؛ سبحانی، ۴۶۰). همچنین نجاشی

در شرح حال حسن بن ایوب می گوید: له کتاب اصل. آنچه این نظر را در مورد کتاب تأیید می کند این است که در پاره ای موارد آنچه را شیخ اصل نامیده نجاشی کتاب خوانده و بر عکس، برخی مواردی که نجاشی اصل نامیده شیخ از آن به کتاب تعبیر کرده است. بنابراین می توان گفت کتاب عنوانی است که هم بر اصل و هم بر هر نوشته حدیثی دیگر اطلاق می شود. چنانچه آقا بزرگ تهرانی می گوید: ان الکتاب عنوان یصدق علی جمیعها [ای جمیع کتب الحدیث] فیقولون: له کتاب اصل<sup>۱</sup> او که کتاب<sup>۲</sup> و که اصل<sup>۳</sup> او قال فی کتاب اصله<sup>۴</sup> او که کتاب و اصل<sup>۵</sup> و غیر ذلک (۱۲۵۲).

### ● وجه تمایز اصل و کتاب

هر چند به نظر می رسد این دو اصطلاح در بسیاری موارد مترادف هم به کار رفته اند و تمایز قایل شدن بین آن دو چندان موجه به نظر نمی رسد؛ ولی باید از آنانی که قایل به چنین تمایزی هستند پرسید ملاک این تمایز چیست؟ آیا شخصیت راوی یا مؤلف سبب شده تا یکی را اصل و دیگری را کتاب بنامند، یا خود روایت، موجب این تمایز بوده است؟ بعید است بتوان شخصیت مؤلف را تعیین کننده این نام گذاری دانست. زیرا چه بسا نوشته ها و مکتوبات یک نفر را در پاره ای موارد اصل، و در مواردی دیگر، کتاب خوانده اند. مثلاً شیخ طوسی درباره اسماعیل بن مهران بن محمد بن ابی نصیر سکونی می نویسد: «صنف مصنفات کثیرة و منها کتاب الملاحم و کتاب ثواب القرآن و کتاب خطب امیر المؤمنین (ع)» (الفهرست، ۳۷). آنگاه در ادامه می افزاید: «و له اصل اخبارنا به عدة من اصحابنا» (همانجا) و درباره زکار بن یحیی واسطی گوید: له کتاب الفضائل و له اصل<sup>۶</sup> (همان، ۳۴). نمونه های این قبیل موارد در آثار شیخ و دیگران بسیار است که بخشی از آن را پیش از این هم ذکر نمودیم. بنابراین نمی توان ملاک این تمایز را شخصیت راوی یا مؤلف دانست. همچنین به نظر نمی رسد این ملاک را فقط روایت از معصوم بدون نقل از کتابی دانست. زیرا برخی از این مکتوبات را کتاب خوانده اند ولی اصل نام نهاده اند. نظیر کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی (همانجا). همان گونه که نمی توان تنها روایت از امام صادق (ع) را مشخصه بارز هر یک از این دو دانست، زیرا در بین اصحاب و راویان حضرت، کسانی را می یابیم که نوشته های آنها را نه کتاب

خواننده‌اند و نه اصل، نظیر ابونصیر لیث مرادی و محمد بن نعمان احول (همان، ۳۵). بنابراین نه شخصیت راوی در مفهوم اصل یا کتاب دخالت تام دارد و نه خود روایت. بلکه مراد از این دو اصطلاح فقط نام‌گذاری است و ظاهراً متقدمان تفاوت چندانی میان آن دو قایل نبودند و به همین دلیل گاهی مترادف هم یا به جای یکدیگر به کار می‌رفته‌اند.

### ● مصنف

یکی دیگر از نام‌هایی که برای این‌گونه روایات به کار می‌رود مصنف است. یکی از محققان معاصر در این زمینه می‌گوید: از ظاهر کلام شیخ در مقدمه فهرست چنین بر می‌آید که مصنف در مقابل اصل است. چرا که غضائری با صراحت می‌نویسد: ان احمد بن الحسين عبيدالله الغضائري عمل كتابين: احدهما ذكر فيه المصنفات والآخر ذكر فيه الاصول. آنگاه می‌افزاید که او خود در این کتاب میان هر دو جمع نموده و نام مصنفین هر دو را ذکر نموده است. زیرا در بین مصنفین گروهی بوده‌اند که دارای اصل بودند و لذا ناچار شد نام آنها را دوبار ذکر کند. شاید محقق شوشتری هم بر همین اساس در قاموس الرجال با جزم و قطع بر این باور است که میان اصل و مصنف تقابل است و کتاب اعم از هر دو است و ظاهراً می‌خواهد مصنف را چنین تعریف کند که عبارت از کتابی است که جمیع احادیثش یا اکثر آن احادیث از کتاب دیگری سابق بر آن نقل شده و یا اینکه علاوه بر حدیث معصوم (ع) سخن مؤلف در آن، آنقدر زیاد است که آن را از شکل یک کتاب روایت، خارج کرده است (سبحانی، ۴۶۱؛ رک: شوشتری، ۴۹۱).

مؤلف فقید علم الحدیث نیز بر این اعتقاد است و ضمن مترادف دانستن کتاب و مصنف، آن دو را در مقابل اصل می‌داند و چنین می‌نویسد:

مراد به اصل، مجرد کلام امام (ع) است در مقابل کتاب و مصنف که در آنها علاوه بر کلام ائمه (ع) از خود مؤلف نیز بیاناتی هست (مدیرشانه چی، همانجا).

محقق شوشتری در اثبات تقابل میان اصل و مصنف به دو وجه استدلال کرده است. نخست سخن شیخ طوسی در مقدمه فهرست، پیرامون دو کتاب غضائری و دوم آنچه شیخ درباره برخی فرمود

که مثلاً فلانی اصول و مصنفات را یکجا جمع آوری کرده است. چنانکه درباره هارون بن موسی فرمود: روی جمیع الاصول و المصنفات و درباره حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی گفت: روی جمیع مصنفات الشیعة و اصولهم (شوشتری، همانجا). ظاهراً این سخن محقق شوشتری موجب شده است که برخی معاصران به پیروی از ایشان چنان دیدگاهی را در مقابل اصل و مصنف مطرح نمایند و در واقع سرچشمه اظهارات آنان دیدگاه مولف قاموس الرجال است، در حالی که آنچه محقق شوشتری مطرح نمود، صرف یک برداشت از فهرست شیخ است که نه این برداشت و نه آن تعبیر هیچ یک نمی‌تواند برای دیگران حجت باشد. چرا که حداقل اشکال یا پرسش در این زمینه چنین است که اگر بنا بر نوشته یا گفته شخص یا شخصیتی می‌توان واژه‌ای را تعریف نمود، چرا از دیگر سخنان بزرگان شیعه غفلت بورزیم و در این مرزبندی و تعریف از آن استفاده نکنیم؟ مثلاً از شیخ مفید که مقدم بر شیخ طوسی است در این زمینه چنین نقل شده است: صنف الامامیه من عهد امیرالمؤمنین (ع) الی عصر ابی محمد العسکری (ع) اربعة کتاب تسمى الاصول وهذا معنی قولهم له اصل. (ابن شهر آشوب، ۳؛ سبحانی، ۴۶۷؛ انصاری، ۴۸) ملاحظه می‌شود که شیخ مفید که سالها سمت استادی بر شیخ طوسی داشته و طبیعتاً بخشی از آموخته‌های شیخ طوسی از محضر ایشان است، چگونه هر سه اصطلاح را در کنار هم و مترادف یکدیگر آورده، بدون آنکه وجه تمایز خاصی میان آنها قایل شود، در آغاز از عبارت 'صنف' استفاده می‌کند که اصطلاح مصنف یا تصنیف برگرفته از آن است و در ادامه از 'اربعمائه کتاب' یاد می‌کند و این چهارصد کتاب را همان می‌داند که دیگران چهارصد اصول نام نهاده‌اند و در پایان نیز همه این توضیحات را شرح و تفسیر عبارت که اصلی می‌داند. اگر آن گونه جمع‌بندی و نتیجه‌گیری زیننده است، چرا این چنین استنتاجی موجه نباشد که علاوه بر شیخ مفید از دیگر بزرگان امامیه نیز نقل شده است؟ (رک: آقا بزرگ، ۱۳۰/۲؛ سبحانی، ۴۶۶-۴۶۷؛ حر عاملی، ۶۵/۲۰-۶۸).

### نگارش اصول

حق این است که هم عقیده با آقا بزرگ تهرانی چنین اظهار داریم که تعیین تاریخ دقیق برای نگارش این اصول کار آسانی نیست (آقا بزرگ، ۱۳۰/۲) و اختلاف نظر موجود بر سر تاریخ نگارش این



اصول در واقع به اختلاف ناشی از تعریف اصل میان اصحاب بر می‌گردد. در این زمینه مجموعاً سه دیدگاه وجود دارد.

الف: دسته‌ای اساساً متعرض چنین بحثی نشدند و زمان خاصی را برای نگارش و تألیف این اصول ذکر نکرده‌اند، چنان که شهید ثانی (د. ۹۶۵ق) در شرح درایة خود بدون ذکر تاریخ برای تدوین این اصول می‌گوید: «استقر امر المتقدمین علی اربعمائه مصنف لاربعمائة مصنف سموها اصولاً فکان علیها اعتمادهم» (همانجا).

ب: دسته دوم زمان نگارش این اصول را دوره امام صادق (ع) می‌دانند که شامل اواخر حیات امام باقر (ع) و اوایل دوره امام موسی کاظم (ع) نیز می‌شود.

ج: سرانجام گروه سوم زمان تألیف اصول را عصر ائمه (ع) ذکر کرده‌اند و تصریح نموده‌اند که شیعه از زمان حضرت علی (ع) تا دوره امام عسکری (ع) این اصول را تألیف کرده است.

به نظر می‌رسد در جمع میان این اقوال می‌توان چنین گفت که اگرچه تألیف این اصول در دوران ائمه (ع) یعنی از زمان حضرت علی (ع) تا دوره امام عسکری (ع) است. اما به دلایل مختلف سیاسی - اجتماعی این نگارش شدت و ضعف داشته، در پاره‌ای دوره‌ها دچار رکود و فرود بوده در برخی مواقع دیگر، از جهش و فراز بیشتری برخوردار بوده است که اوج این جهش را می‌توان در دوره امام صادق (ع) مشاهده کرد. بنا بر این می‌توان از باب تغلیب، نگارش اصول مذکور را به زمان آن امام همام نسبت داد. یعنی بیشترین تعداد این اصول در زمان آن حضرت به نگارش درآمده است. بنابراین، احتمالی که در دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة آمده و با نقل عبارت میرداماد (د. ۱۰۴۰ق) در این زمینه، آن را اقرب اقوال و ارجح آن دانسته چندان موجه به نظر نمی‌رسد (۳۸۱).

به عقیده نگارنده، نظر نهایی که اقرب اقوال است عقیده مؤلف الذریعة است که مفصل‌ترین بحث‌ها را در زمینه اصل انجام داده و بدون تردید پدیدآورندگان دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة در نگارش مدخل اصول اربعمائه بیشترین استفاده را از آن کتاب برده‌اند. آقا بزرگ در الذریعة می‌گوید: «لم يتعين في كتبنا الرجالية تاريخ تأليف هذه الاصول بعينه و لا تواريخ وفيات اصحابها تعييناً دقيقاً و ان كنا نعلم بها علی الاجمال و التقريب و ... الذي نعلمه قطعاً انه لم يؤلف شیء من

هذه الاصول قبل أيام اميرالمؤمنين (ع) و لا بعد عصر العسکری (ع) اذ مقتضى صيرورتها اصولاً کون تالیفها فی اعصار الائمة (ع) و کونها مأخوذة عنهم او عن من سمع عنهم من اصحابهم و حينئذ فلنا ان نخبر بان تالیف هذه الاصول كان فی عصر ائمه (ع) من ایام علی (ع) الی ایام العسکری (ع) (۱۳۰/۲). حقیقت این است که بزرگان اصحاب از ترس ضایع شدن مرویات ائمه (ع) هر چه را از معصومان یا راویانشان می شنیدند حفظ می کردند. هر چند در دوره امام صادق (ع) به دلیل فترت مابین دو حکومت اموی و عباسی، آزادی عمل بیشتری پیدا کردند و راحت تر توانستند آنچه از آن حضرت شنیدند بنویسند، ولی تردیدی نیست که اصحاب، حتی در سخت ترین شرایط خفقان و فشار بر شیعیان هم هرگز از جمع و نگارش احادیث معصومین (ع) دست برنداشتند و در همه دوره ها به نگارش و تدوین روایات مشغول بوده اند. چرا که خوف از فراموشی و نسیان و دیگر آفت ها در همه دوره ها وجود داشته است (همو، ۱۳۳/۲).

### ● تعداد این اصول

همان گونه که پیش از این اشاره شد، بتایر تصریح بزرگان شیعه از زمان امام علی (ع) تا دوره امام عسکری (ع) بیش از شش هزار و ششصد اصل به وسیله شیعه نگاشته شد (امین، اعیان الشیعه، ۱۴۰/۱). اما مسلم است که نه تمام این اصول عیناً باقی مانده است و نه تمامی مؤلفان و پدیدآورندگان آن به دقت مشخص شده اند. این نکته ای است که حتی شیخ طوسی که به آن دوران نزدیک است و کتاب رجال خویش را بدین خاطر تالیف نموده که راویان اصحاب ائمه (ع) را در آن گردآوری کند، بدان اذعان می کند (ص، ۲). اگر چه شیخ تضمین نمی کند که بتواند همه مؤلفان امامیه و تصنیفات آنها را گردآوری کند، ولی به طور قطع بیشتر این اصول تا زمان وی موجود بوده و بسیاری از آن در کتاب سوزی کتابخانه کرخ به هنگام حمله طغرل بیک اول در سال ۴۴۸ ق از بین رفته است (آقا بزرگ، ۱۳۴/۲). ولی مضامین این اصول و محتوای آنها و نیز برخی از خود این اصول پیش از آن تاریخ، در کتاب های دیگر اصحاب نظیر اصول کافی شیخ کلینی و و من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق ضبط شده بود. حتی بعضی از این اصول تا زمان نوه شیخ طوسی، یعنی ابن ادریس هم

موجود بوده و او از آنها در کتاب سرائر خویش استفاده کرده است (همانجا). آقا بزرگ در الذریعة یکصد و هفده اصل از این اصول را با ذکر مولفان هر یک نام می برد (۱۳۵/۲ - ۱۶۵). نکته ای که هیچ کس در آن تردیدی ندارد این است که از بین این تعداد زیاد اصول، چهارصد اصل به عنوان اصول اربعمانه یا اصل های چهارصدگانه به خاطر شهرت و اعتبار راوی یا روایت، از مقبولیت و اعتبار بیشتری برخوردار شد و اصطلاح مذکور، از تعابیر پذیرفته شده میان علمای امامیه است که در ادامه بحث بدان خواهیم پرداخت.

### ● اصول اربعمانه

اصول اربعمانه اصطلاحی است که محدثان شیعه به این اصول چهارصدگانه اطلاق کرده اند. بسیاری از این اصول از زبان امام صادق (ع) روایت شده است. مولف اعیان الشیعه بر این باور است که تعداد کسانی که از محضر آن حضرت استفاده می کردند، آن گونه که حافظ ابن عقده در رجال خویش ذکر نموده، بالغ بر چهارهزار نفر بوده که او نام مصنفات آنها را نیز ذکر کرده بود. آنگاه ابن غضائری علاوه بر تعدادی که ابن عقده نام برده، افراد دیگری را هم که از وی فوت شده بود، در کتاب خویش گردآورد (امین، اعیان الشیعه، ۶۶۴/۱). متأسفانه کتاب ابن عقده هنوز به دست نیامده ولی شیخ طوسی نام بسیاری از کسانی را که در کتاب ابن عقده آمده بود با ذکر مؤلفاتشان در فهرست خویش گردآورد و از این نظر خدمت شایسته و بزرگی به عالم تشیع نمود.

به هر صورت، بسیار بعید است که این اصطلاح در زمان ائمه مرسوم بوده باشد. حتی برخی مشایخ حدیث، نظیر کلینی و شیخ صدوق هم از آن یاد نکرده اند. به نظر می رسد اول بار این تعبیر از زبان شیخ مفید (د. ۴۱۳ق) نقل شده باشد (دهخدا، واژه اصل) و از این زمان به بعد است که اصطلاح مذکور در کتب حدیث وارد می شود. در هر حال، دانشمندی که از محضر پر فیض ائمه (ع) استفاده می کردند از مجموع چهار یا شش هزار اصلی که تا زمان امام یازدهم (ع) نوشته شده بود بر چهار صد اصل که از اصول معتمده بود اتفاق نمودند که یا آن کتاب به نظر معصوم رسیده بود و معصوم آن را تصحیح نموده و امر به عمل به آن فرموده، مانند کتاب یونس بن عبدالرحمان و یا صاحبان

اصل از معتمدین بودند مانند زراره و محمدبن مسلم و این چهار صد اصل میبوب نبود و بلکه متعارضات [هم] در بین آنها بود (تنکابنی، ۲۱۰؛ مجلسی، ۱۲/۱۴). آنگاه علمای شیعه از اوایل قرن چهارم تا اواسط قرن پنجم به جمع آوری، تنظیم و تبویب این اصل پرداختند و بسیاری از آنها را در کتب اربعه که مورد اعتماد شیعه در اصول و فروع هست گردآوری نمودند\* (جلالی، ۱۳).

### ● میزان اعتبار این اصول

شیخ بهایی در مشرق الشمسین، میرداماد در الرواشح السماویة و شیخ حر عاملی در وسائل الشیعة یکی از دلایل وثاقت حدیث را وجود آن در یک یا چند اصل معتبر به طرق و اسانید مختلف، یا وجودش در بسیاری از این اصول چهار صد گانه و یا در یک اصل معروف الانتساب به یکی از اصحاب اجماع دانسته اند. آنچه از این بزرگان نقل شده، شرایط صحت حدیث نزد قدمای اصحاب است که عمده این شرایط عبارت است از:

- ۱- وجود حدیث در بسیاری از اصول اربعمائه که از ائمه نقل شده است.
- ۲- تکرار حدیث در یک یا چند اصل از اصول اربعمائه به طرق مختلف و اسانید معتبر و متعدد.
- ۳- وجود حدیث در اصل معروف و معتبری که انتسابش به یکی از اصحاب اجماع نظیر زراره و محمد بن مسلم یا فضیل بن یسار قطعی باشد.
- ۴- وجود حدیث در یکی از کتاب هایی که به یکی از ائمه (ع) عرضه شده و آن امام، مولفش را مدح گفته و توثیق کرده باشد (بهایی، ۲۶۹؛ حر عاملی، ۹۳/۲۰؛ طریحی، ۳۵). چنان که ملاحظه می شود، اعتماد به این اصول تا بدان پایه هست که خود یکی از شرایط صحت حدیث تلقی شده، وجود حدیث در این اصول نشانه درستی و اعتبار آن است. ظاهراً این اطمینان پس از یقین یافتن از چگونگی تألیف و کیفیت حفظ و ضبط آن صورت گرفته است. یعنی از آنجا که گردآورندگان این اصول در ثبت و ضبط آن نهایت دقت و تلاش خویش را بکار می بستند، این اقدام آنان سبب اعتماد علمای بعدی به اصول آنان گردید. بنابراین اصول و کتب نگاشته شده دیگران از چنین مزیتی برخوردار

نشد و تنها چهارصد اصل دارای این ویژگی شد و مورد توجه علما قرار گرفت.

مجلسی در روضة المتقین بر این نکته تأکید بیشتری دارد و معتقد است که به نظر شیخ و قدمای اصحاب، کتب و اصول مذکور آنچنان نزد آنان معروف و معتبر بود که به قبل و بعد آن نگاه نمی‌کردند و همین اندازه که آنرا از اصول اربعه‌ائمه می‌دانستند، در صحت و اعتبار حدیث، کافی بود (۱۳/۱۴ و ۵۰۳).

حقیقت این است که هم اصول اربعه‌ائمه به دلیل مزیت و ویژگی خاصی که داشت مورد اعتماد اصحاب قرار گرفت و هم صاحبان این اصول از وثاقت و اعتبار شایسته‌ای برخوردار بودند. ولی این سخن به معنای تأیید تک تک این اصول یا تک تک راویان آن نیست. بلکه این تأیید را باید مجموعی دانست و در کل، این اصول و صاحبان آنها را تأیید کرد. برخی راویان این اصول در کتاب‌های رجال، ضعیف قلمداد شده‌اند. نظیر ابو خدیجه سالم بن مکرم و سهل بن زیاد آدمی ابوسعید رازی که ابن شهر آشوب هر دو را ضعیف می‌داند (ص ۵۰) حال چگونه می‌توان به تمام اصول و صاحبان آنها با دیده تأیید نگرست؟ به علاوه، در صحت برخی از این اصول و یا لا اقل صحت برخی از روایات این اصول تردید جدی واقع شده نظیر آنچه درباره اصل سلیم بن قیس مطرح است که بزرگانی نظیر وحید بهبهانی و علامه مامقانی در صحت انتسابش تردید دارند (امین، دایرة المعارف، ۴۳/۱). همچنین باید پذیرفت که همین اصول معتبر و سایر اصول، دستمایه تألیف کتب اربعه قرار گرفته و مؤلفان و صاحبان این اصل‌ها در تدوین و تألیف آن زحمات فراوانی متحمل شدند. اما این مطلب نمی‌تواند ذاتاً دلیل حجیت آنها شده وجود احادیث یا رواة ضعیف را در آنها از بین ببرد.

نکته دیگری که باید در ادامه بحث بدان پرداخت، این است که آیا صرف صاحب اصل بودن دال بر وثاقت یا مدح راوی آن است؟ و آیا اگر اصلی معتبر و مورد اعتماد بود، این خود در اثبات عدالت و صحت مذهب راوی آن کافی است؟ در پاسخ باید گفت، ضمن تأیید و پذیرش این دیدگاه آقا بزرگ تهرانی که: «أن قول ائمة الرجال في ترجمة احدهم ان له اصل يعد من الفاظ المدح» (۱۳۰/۲)

۱- نگارنده به بهانه نقد و بررسی مقدمه اسرار آل محمد (ص) که در واقع ترجمه همان کتاب معروف سلیم بن قیس هلالی کوفی است -جا تکیه بر دیدگاه‌های مرحوم شعرانی، در مقاله مستقلی به تفصیل به بحث و بررسی پیرامون اصل سلیم بن قیس پرداخته است.  
رک: مجله علوم حدیث، ش ۱۷، پاییز سال ۱۳۷۹ ش، ص ۱۵۲-۱۷۷.

نباید از این نکته غافل بود که ایمان ابتدایی نسبت به مقدسات دین و فرامین معصومین (ع) چندان مهم نیست. آنچه مهم است سلامت ایمان و استقامت بر آن در تمام طول مدت زندگی است که می تواند معیار ایمان یا بی ایمانی اشخاص باشد. هر چند بسیاری از اصحاب اصول، با ایمانی کامل و اعتقادی راسخ پایدار ماندند؛ ولی گروهی از آنان به مذاهب فاسد و اعتقادات باطل گرایش پیدا کردند که البته این نگارش، مضر به روایت آنان در هنگام سلامت ایمان نیست. ولی وثاقت دایمی و پیوسته آنان را هم نمی تواند به دنبال داشته باشد. بسیاری از این اصول اربعمائه به دوران امام صادق (ع) مربوط می شود و متأسفانه در همان زمان هم بازار مذاهب فاسد و عقاید باطل رونق داشت. لذا برخی اصحاب اصول به سمت آن گرایش ها نظیر واقفی یا فطحی تمایل پیدا کردند و بر این مبنا نباید صاحب اصل بودن را با وثاقت یا عدالت مساوی دانست. هر چند می تواند نشان دهنده دیگر مزایا نظیر قدرت حفظ و ضبط و دور بودن از عوامل نسیان و فراموشی باشد. به نظر می رسد دیدگاه نهایی علمای شیعه را در خصوص صاحبان این اصول می توان به شرح ذیل جمع بندی نمود:

۱- گروه کم شماری از پدیدآورندگان اصول مذکور از نظر علم رجال در زمره ضعفا قرار دارند. نظیر آنچه از ابن شهر آشوب در خصوص سام بن مکرم و سهل بن زیاد نقل شد (ابن شهر آشوب، ۵۰).

۲- جمعی دیگر از آنان، افرادی موثق ولی غیر امامی مذهب اند و علمای امامیه صرفاً به دلیل وثاقت شان در نقل روایات، به اصل یا اصول آنها اعتماد کرده اند. چنان که شیخ طوسی در مقدمه فهرست خود تصریح می کند: کثیراً من مصنفی اصحابنا و اصحاب الاصول ینتحلون المذاهب الفاسدة و ان کان کتبهم معتمدة (ص ۳). قهپایی نیز در مجمع الرجال همین عقیده را ابراز می دارد و با صراحت می گوید: اگر چه کتب این اشخاص معتمد و معتبر است؛ ولی همگی آنان صالح نبوده اند (ص ۸). برخی محققان معاصر نیز به پیروی از شیخ طوسی و دیگران بر این عقیده اند که: کثیراً من مصنفی الاصول مالوا الی المذاهب الفاسدة کالواقفیه و الفطحیه، و ان کان کتبهم معتبرة

۱- نکته جالب در عبارت شیخ که مؤید دیدگاه نگارنده در مترادف دانستن اصل، کتاب و مصنف است آن است که در ابتدا صاحبان این اصول را «مصنفي اصحابنا» معرفی می کند و در ادامه از آنان، با تعبیر «اصحاب الاصول» یاد می کند و در پایان از این اصول با تعبیر «کتب» نام می برد.

(سبحانی، ۵۶۹). آقا بزرگ تهرانی هم ضمن معرفی یک صد و هفده اصل از اصول اربعه‌مانه و بیان شرح حال صاحبان آن اصول، درباره برخی از آنان چنین اظهار نظر می‌کند: الف - اسحاق بن عمار بن موسی الساباطی کان من اصحاب الامام الصادق (ع). ذکره الشيخ الطوسي في الفهرس و قال انه فحطي ثقة (۱۴۷۲؛ ابن شهر آشوب، ۲۲)

ب - زیاد بن المنذر ابی الجارود، الاعمی من یوم ولادته و الیه تنسب الزیدیه الجارودیه (آقابزرگ، ۱۵۰۲).

ابن شهر آشوب نیز گروهی دیگر از صاحبان اصول را با این مشخصات نام می‌برد:

الف - سیف بن عمیره: ثقة من اصحاب الکاظم (ع) واقفی له کتاب (ص، ۴۹).

ب - عبدالله بن بکیر بن اعین: ثقة الا انه فحطی له کتاب (ص، ۶۸).

ج - موسی بن بکر الواسطی: واقفی له کتاب (ص، ۱۰۶).

دلیل اعتماد اصحاب به روایات این اشخاص می‌تواند ناشی از موارد ذیل باشد:

الف - وثاقت آنان در نقل.

ب - اعتبار و ارزش روایات آنان و تأیید آن با روایات صحیح دیگر.

ج - اگرچه در اواخر عمر به مذاهب فاسد گرایش پیدا کردند؛ ولی به هنگام نقل روایت از سلامت ایمان و اعتقاد برخوردار بودند.

۳- دسته دیگری از اصحاب اصول که بیشترین تعداد آنها را تشکیل می‌دهد کسانی هستند که هم سلامت ایمان و صداقت اعتقادشان مورد تأیید و تصریح علمای رجال است، و هم وثاقت در نقل و عدالت آنان، به شهادت و گواهی علمای تراجم و رجال مورد پذیرش و تأیید است. این گروه به انگیزه دفاع از حریم قرآن و سنت؛ و به سائقه حفظ و صیانت از سخنان معصومین (ع) هر آنچه را که خود از آنان می‌شنیدند یا دیگران از معصوم (ع) نقل می‌کردند در مجموعه های کوچک و بزرگ شخصی ثبت و ضبط می‌کردند که در قرون سوم و چهارم به بعد، دیگر بزرگان به گردآوری، تدوین و تبویب آن همت گماردند و جوامع ارزشمند حدیثی شیعه را از آن منابع پدید آوردند.

### ● امام خمینی و اصول اربعمائه

هر چند حضرت امام (ره) تالیف مستقلی در موضوع حدیث پژوهی ندارند؛ اما به صورت پراکنده برخی مباحث این علم را در پاره‌ای از آثار خود مورد بحث قرار داده‌اند که گردآوری و تنظیم و تدوین آن می‌تواند بیانگر دیدگاه ایشان در این زمینه باشد. از جمله مسائلی که حضرت امام (ره) بدان پرداخته‌اند، موضوع مورد بحث، یعنی اصول اربعمائه است که ضمن تأیید و پذیرش اصل این اصول، در تعریف و تحدید آن نقطه نظرهای خاصی دارند. این بحث از جمله مباحثی است که در کتاب الطهارة تقریباً به تفصیل بدان پرداخته‌اند و ترجمه گزیده‌ای از آن در پی خواهد آمد. اما جدا از آن کتاب، در چند مورد دیگر نیز بدان اشاره کرده‌اند که به عنوان نمونه می‌توان به سخنرانی ایشان پس از شهادت حاج آقا مصطفی اشاره کرد که بخشی از آن چنین است: آن فقهی که غنی‌ترین فقه هاست، فقه شیعه است. همچو فقهی در دنیا نیست - نه در بین مسلمین است علی‌کثرتهم - و نه در بین غیر مسلمین. و این با زحمات طاقت فرسا از علمای شیعه درست شده است. از اول که زمان پیغمبر بوده است و دنبالش زمان ائمه، این علمای شیعه بودند که جمع می‌شدند دور ائمه علیهم السلام، و احکام را از آنها اخذ می‌کردند و در اصول که چهار صد تا کتاب بوده است نوشته‌اند و آن اصولی، بعد در اصول دیگری که این کتب اربعه ما و سایر کتب است، تدوین شده است و اینها همه با زحمت علمای شیعه، با لزحمت [فقه‌های شیعه درست شده است. (کوثر، ۳۰۷۱-۳۰۷۲) و در مباحث فقهی خود نیز با نقل حدیث از اصول اربعمائه این گونه به استنباط و اجتهاد پرداخته‌اند چنان که فرموده‌اند: «و فی حدیث اربعمائه عن علی (ع) ... (همو، طهارت، ۴۷۸۳). اما تفصیل بیشتر این بحث را در جلد سوم کتاب الطهارة و در مقام رد دیدگاه یکی از علمای شیعه که در صدد اصلاح حال زید نرسی برآمده، مطرح فرموده و در پاسخ به وی که معتقد است چون زید نرسی از اصحاب اصول است و باید روایتش را پذیرفت، به بحث و بررسی نسبتاً زیادی درباره اصول اربعمائه پرداخت و در آغاز چنین فرموده است: «و اما ما تثبت به ثانیاً من انه ذو اصل و هو فی اصطلاح المحدثین بمعنی الكتاب المعتمد الذی لم ینتزع من کتاب آخر، الی آخر ما تقدم منه فهو منحل الی دعویین او دعاو ثلاث ان حاول به اصلاح حال النرسی الراوی له (همان، ۲۵۸۳). آنگاه به بررسی



و نقد این ادعاها پرداخت و سخن را از نقد ادعای اول یعنی تعریف اصل آغاز کرد و فرمود: این تعریف از جهاتی قابل تأمل است؛ زیرا اولاً ادعایی بدون وکیل است و برای اثبات آن هیچ مؤیدی از اقوال علمای پیشین ذکر نشده است. ثانیاً از تورق و تصفح کتاب های رجالی، خلاف این نظر به دست می آید. زیرا که اگر تعریف مذکور صحیح و مورد پذیرش بود باید در کتاب های حدیثی و رجالی بزرگان متقدم ذکر می شد و آنها نیز این تعریف را در کتاب هایشان نقل می کردند. حال آنکه مطلب به عکس است، و نه تنها در آثار علمای اصحاب به این موضوع تصریح یا اشاره نشده، بلکه همین اختلاف نظر موجود در بین علمای متأخر در تعریف اصل، خود بهترین گواه است که متقدمان به این موضوع نپرداختند. والا دلیلی برای این اختلاف و زمینه ای برای آن وجود نداشت. ثالثاً چه بسا که اصل را بر کتب غیر معتمد و از راویان ضعیف هم اطلاق کرده اند. بنابراین منحصر دانستن اصل بر کتاب مورد اعتمادی که از کتاب دیگری گرفته نشده باشد چندان موجه و معقول به نظر نمی رسد. مثلاً شیخ طوسی در فهرست خود درباره حسن بن صالح که از اصحاب اصول است، می گوید: زیدی مذهب است و فرقه صالحیه که فرقه ای از زیدیه است به او منسوب است. و در تهذیب نیز ضمن زیدی مذهب دانستن وی می فرماید: اگر تنها راوی روایتی او باشد، آن روایت مترک العمل است. همچنین شیخ طوسی در شرح حال زکریا بن مومن گفته است که وی از اصحاب اصول است و نجاشی گوید: از خود وی نقل شده که او واقفی مذهب است و در حدیث مختلط الامر است. به علاوه، می توان از افراد دیگری نظیر علی بن ابی حمزه، سفیان بن صالح، علی بن بزرج و دیگران نام برد که شیخ طوسی برای آنها اصل یا اصولی را اثبات می کند، ولی اینها همگی در زمره راویان ضعیف و غیر موثق قرار دارند.

رایعاً متقدمان واژه اصل را بر کتب اصحاب اجماع در جمیع طبقات اطلاق نکردند، غیر از کتاب جمیل بن دراج که شیخ طوسی درباره اش گفته: له اصل. و نجاشی گوید: له اصل و کتاب. و غیر از ابان بن عثمان که شیخ گوید: له اصل، و نجاشی گوید: له کتاب. همچنین آنان اصطلاح اصل را بر تمامی کتاب های بزرگان اصحاب ائمه یا دیگران اطلاق نکردند و تنها نجاشی است که بر تعداد اندکی از کتاب های آنان واژه اصل اطلاق کرده که این تعداد از انگشتان دو دست هم تجاوز

نمی‌کند. به علاوه اگر چه شیخ طوسی بیش از نجاشی واژه اصل را بر کتاب های اصحاب ائمه یا غیر آنان اطلاق کرده؛ ولی در مقایسه با مواردی که واژه کتاب بکار برده بسیار محدود و کم است. خامساً برخی تعابیر بزرگان اصحاب دلالت دارد که واقعیت مطلب در تعریف اصل، خلاف آن چیزی است که آنها در صدد اثبات آن هستند. مثلاً شیخ طوسی درباره عمار ساباطی گفته است: که اصل و کان فطیحاً الا انه ثقة و اصله معتمد علیه. شیخ بهایی نیز در مشرق الشمسین درباره یکی از شرایط صحت حدیث نزد قدمای اصحاب گفته است: «از جمله دلایل صحت حدیث، وجود آن در اصول اربعمائه یا تکرار آن در یک یا دو اصلی از اصول مذکور به طرق و اسانید مختلف یا در اصول یکی از اصحاب اجماع است. در حالی که اگر واقعا اصل، همان کتاب معتمد باشد، وجودش در یک اصل از هر شخصی گواه حکم به صحتش است. حال آنکه در واقع چنین نیست و سخن شیخ بهایی از جهاتی دیگر هم قابل نقد و بررسی است. همچنین میرداماد در الرواشح السماویة می‌گوید: بدان که یکی از ارکان تصحیح روایت و صحیح دانستن حدیث، اخذ آن از یک اصل صحیح و قابل اعتماد است. در حالی که خود بهتر می‌دانی تصریح میرداماد به قید صحیح و قابل اعتماد در کنار معنا مذکور اصل که کتاب معتمد ذکر شده مخل مقصود و خلاف نظر طرفداران تعریف پیشین اصل است. اما درباره ادعای دوم تعریف مذکور که اصل را کتابی می‌دانست که از کتاب دیگری گرفته نشده باشد، باید گفت: اولاً اگر چنین باشد نیز مقصود مدعی را اثبات نمی‌کند. مگر با ضمیمه کردن ادعای اول که درباره آن نیز توضیح کافی ارایه شد. ثانیاً این سخن همانند ادعای اول کلامی بدون دلیل است و همین که کتاب های اصحاب ما بیش از اصول چهارصدگانه مذکور است اعم از این ادعا هست. ثالثاً برخی محدثان واژه اصل را بر کتابی برگرفته از کتاب های دیگر هم اطلاق کرده‌اند. چنان که شیخ بهایی در الوجیزة پس از ذکر اصول اربعمائه می‌گوید: گروهی از متأخران، اقدام به جمع آن اصول و کتب نموده به منظور تسهیل بر پژوهشگران این آثار، به ترتیب و تدوین آن اقدام نمودند. در نتیجه کتاب های مفصلی تدوین شد که ابواب مشخصی داشت و اصولی فراهم شد که احادیث در آنها ضبط و ثبت شده و مهذب و میوب شده بود و اسانید همه روایات را تا اصحاب ائمه متصلاً نقل کرده‌اند همانند الکافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب،

استبصار و غیره. این کتب اربعه محور اصلی همه احادیث در اعصار متأخر بوده است. ظاهر این عبارت نشان می‌دهد که به عقیده شیخ بهایی، اصول عبارت از مطلق کتب اخبار، و در مقابل فروع است که مشتمل بر کتاب‌هایی است که از آنها احکام استنباط می‌شود. نظیر کتاب‌های فقهی. فیض کاشانی هم در مقدمه الوافی، از کتب اربعه با عنوان کتابهای اصول نام می‌برد و مجلسی هم در آغاز مرآة گوید: ان الکافی اضبط الاصول و اجمعها. سید نعمت‌الله جزایری نیز گوید: ان هذه الاصول الاربعة لم تستوف الاحکام. شیخ نیز در فهرست خود درباره برخی گفته: انه کثیر الحدیث و الاصول و صنف کتب. بنابراین با وجود اشتیاق اصحاب ائمه به جمع اخبار و نگارش روایات، بسیار بعید و است که این اصول تقریباً زیاد، تماماً روایات بلاواسطه از معصوم (ع) یا احادیث با واسطه‌ای باشند که از هیچ کتاب مدون قبلی گرفته نشده‌اند. شاید اگر بیشتر دقت شود بتوان خلاف مقصود مدعی را اثبات کرد و گفت: افرادی نظیر علی بن ابراهیم خیاط و احمد بن نهبک از کسانی هستند که اصل یا اصولی از آنها نقل شده ولی از آنان روایت نکرده‌اند.

بنابر این تعریف اصل به آن شکلی که گفته شد صحیح نیست و ادعاهای آگاهانه مدعی قابل اثبات نمی‌باشد.

اکنون به دو احتمالی که درباره اصل به ذهن می‌رسد، اشاره می‌نمایم. نخست اینکه از بعضی تعبیرات و قراین چنین بر می‌آید که اصل عبارت از کتابی برای گردآوری موارد مربوط به اصول دین و مذهب است. چنان که با مراجعه به کتاب‌های فهرست و تراجم این معنا به خوبی روشن می‌شود و کتاب اعم از آن است. چیزی که این احتمال را تقویت می‌کند این است که متقدمان برای بسیاری از متکلمان شیعه نظیر هشام بن حکم، هشام بن سالم، جمیل بن دراج و دیگران اصل یا اصولی را اثبات کرده‌اند. مثلاً شیخ طوسی در فهرست خود در شرح حال ابو منصور صرام می‌نویسد: انه من جملة المتکلمین من اهل نيسابور و كان رئيساً مقدماً و له كتب كثيرة منها كتاب في الأصول سماه بيان الدين. او در شرح حال هشام بن حکم آورده است: له مباحث كثيرة مع المخالفين في الأصول و غيرها و له اصل. همچنین از منتجب‌الدین در شرح حال ابو الخیر برکت بن محمد نقل شده است: انه فقيه الدين، قرا علی شيخنا ابی جعفر الطوسي، و له كتاب حقايق الايمان في الاصول

و کتاب الحج فی الامامة. البته من پس از مدتی از این احتمال عدول کردم و احتمال دیگری در ذهن من شکل گرفت که شاید بتوان همین احتمال را تأیید کرد و آن این است که بزرگان اصحاب ما برای تألیفات صاحبان کتب تعابیر خاصی داشتند و گاهی از این تألیفات به کتاب تعبیر می کردند و مثلاً می گفتند: «فلان کتاب او له کتب» که این تعبیر بیشترین کاربرد را در بیاناتشان داشته است و گاه از آن به اصل تعبیر می کردند و مثلاً می گفتند: «له اصل او له اصول». و این ظاهراً نسبت به کتاب، کاربرد کمتری داشته و زمانی از آن به مصنف یاد می کردند و می گفتند: «له مصنفات او له من المصنفات کتب کذا» و در پاره ای موارد از آن به عنوان نوادر تعبیر می کردند و مثلاً گفته می شد: «که روایات او اخبار». اکنون که این مقدمه روشن شد، می گویم که به طور قطع کتاب اعم از مصنف اصل است و این دو در حقیقت دو قسم از آن و هر یک قسم دیگری هستند و ظاهراً اصل، عبارت از کتابی است که غالباً برای نقل حدیث بوده، چه بدون واسطه از امام شنیده شده باشد یا با واسطه و چه از اصل یا کتاب دیگری گرفته شده باشد. مصنف عبارت از کتابی برای بیان مقاصد یاد شده است. اگر چه ممکن است در پاره ای موارد به مطلق کتاب نیز گفته می شده است. با تأمل در آثار متقدمان درباره واژه تصنیف چنین بر می آید که این اصطلاح در زبان آنان بر کتابی اطلاق می شد که برای کاری غیر از جمع اخبار بوده اگر چه در آنها استشاداتی به اخبار نیز برای بیان مقصود بوده است. در آن دوران واژه تصنیف به معنای مصطلح میان متأخران مطرح نبوده است. چنان که در شرح حال هشام بن حکم گفته شده: «و له من المصنفات کتب کثیرة» (همان، ۲۵۹۳-۲۶۸).

از آنجا که بخش های منتخبی از بیانات امام (ره) درباره اصول اربعمائه که با موضوع مقال مناسب بود اقتباس و ترجمه شد، نگارنده امیدوار است در این اقدام دچار خطا و اشتباه نشده باشد.

#### ● منابع

علاوه بر قرآن کریم:

۱- آقا بزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، تهران، ۱۳۷۸ ق/ ۱۹۶۸ م.

۲- ابضحی، سید محمد علی موحد، تهذیب المقال، بی تا و بی جا.

۳- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، معالم العلماء، تهران، ۱۳۵۳ ق.

- ۴- ابن منظور، جمال‌الدین، لسان‌العرب، قم، ۱۴۰۵ق.
- ۵- امین، حسن، دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة بیروت، ۱۴۰۱ق ۱۹۸۷م
- ۶- امین، سید محسن، اعیان‌الشیعة به کوشش حسن امین، بیروت، بی تا.
- ۷- انصاری، اسماعیل، ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، قم، ۱۳۷۵ش.
- ۸- تنکابنی، میراز محمد، قصص العلماء، تهران، ۱۳۶۴ش.
- ۹- جلالی، محمد حسین، مصادر الحدیث عند الامامية، قاهره، بی تا.
- ۱۰- حجتی، سید محمد باقر، پژوهشی در تاریخ جمع قرآن کریم، تهران، ۱۳۶۰ش.
- ۱۱- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل‌الشیعة به کوشش شیخ محمد رازی، بیروت، بی تا.
- ۱۲- خمینی، روح‌الله، الطهارة به کوشش علی اکبر مسعودی، قم، بی تا.
- ۱۳- همو، کوثر (مجموعه سخنرانی های امام خمینی «ره»)، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۱۴- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، تهران، ۱۳۲۸ش.
- ۱۵- سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، قم، ۱۳۶۶ش ۱۴۰۷ق.
- ۱۶- شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، تهران، ۱۳۷۹ش.
- ۱۷- شیخ بهایی، محمد بن حسین، مشرق‌الشمسین (در ضمن کتاب حبل‌المتین)، قم، بی تا.
- ۱۸- شیخ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸ش.
- ۱۹- همو، الفهرست به کوشش محمود رامیار، مشهد، ۱۳۵۱ش.
- ۲۰- طریحی، فخرالدین، جامع‌المقال، به کوشش محمد کاظم طریحی، کتابفروشی جعفری، تهران، بی تا.
- ۲۱- قهبانی، عنایت‌اله، مجمع الرجال، چاپ اصفهان، بی تا.
- ۲۲- مجلسی، محمد تقی، روضة‌المتقین، قم، ۱۳۹۹ق.
- ۲۳- مدیرشانه چی، کاظم، علم‌الحدیث و درایة الحدیث، قم، ۱۳۶۲ش.
- ۲۴- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن‌الکریم، تهران، ۱۳۶۰ش.